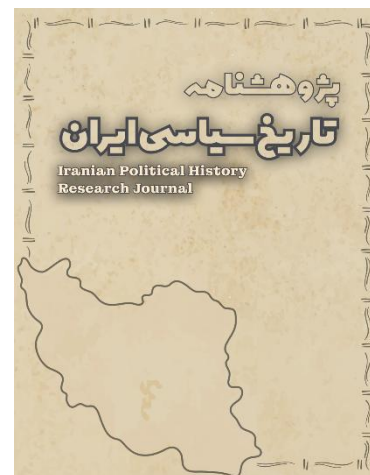


The Role of Religious Fatwas in Legitimizing Safavid Foreign Policy Toward the Ottoman Empire

1. Yousef Zamani^{ID}: Department of History, Razi University, Kermanshah, Iran

2. Hossein Taherinia^{ID*}: Department of Political Science, Razi University, Kermanshah, Iran

*Corresponding Author's Email Address: taherinia90.h@gmail.com



Abstract:

This article explores the role of religious fatwas in legitimizing the Safavid Empire's foreign policy toward the Ottoman Empire. Given that Twelver Shi'ism formed the fundamental basis of political and social legitimacy within the Safavid state, fatwas served as crucial tools for legitimizing wars, delineating identity boundaries, and shaping foreign policy strategies. Using historical discourse analysis and content analysis of theological and historical texts, the study examines cases such as the Battle of Chaldiran and the Treaty of Amasya to illustrate how Safavid scholars' fatwas played an effective role in justifying wars against the Ottomans as well as legitimizing periods of temporary peace. The findings reveal that fatwas were not merely auxiliary instruments but guiding and decisive factors in shaping Safavid diplomatic and military behavior. These results are interpretable through Max Weber's theories of traditional and charismatic legitimacy, Carl Schmitt's theory of the state of exception, and Islamic theories of political legitimacy. The article concludes by addressing the limitations of the available historical sources and suggesting further research on the influence of fatwas on the political culture of Safavid Iran.

Keywords: Safavids; Ottomans; Fatwa; Religious Legitimacy; Religious Foreign Policy; Historical Discourse Analysis; Twelver Shi'ism.

How to Cite: Zamani, Y., & Taherinia, H. (2023). The Role of Religious Fatwas in Legitimizing Safavid Foreign Policy Toward the Ottoman Empire. *Iranian Political History Research Journal*, 1(4), 28-40.

Received: 2 November 2023

Revised: 6 December 2023

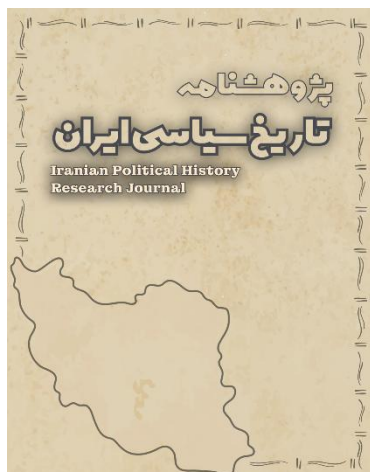
Accepted: 19 December 2023

Published: 5 January 2024



Copyright: © 2023 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

بررسی نقش فتوای دینی در مشروعیت بخشی به سیاست خارجی صفویان با عثمانی



۱. یوسف زمانی^{۱۵}: گروه تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۲. حسین طاهری نیا^{۱۵*}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: taherinia90.h@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی نقش فتوای دینی در مشروعیت بخشی به سیاست خارجی صفویان در مواجهه با امپراتوری عثمانی می پردازد. از آنجا که در ساختار حکومت صفوی، مذهب تشیع دوازده امامی بنیان اصلی مشروعیت سیاسی و اجتماعی را تشکیل می داد، فتوا به عنوان ابزار کلیدی مشروع سازی جنگ، ترسیم مرزهای هویتی، و تبیین سیاست های خارجی مورد استفاده گسترده قرار گرفت. پژوهش حاضر با بهره گیری از روش تحلیل گفتمان تاریخی و تحلیل محتوای متون فقهی و تاریخی، نمونه هایی همچون نبرد چالدران و صلح آماسیه را بررسی می کند تا نشان دهد چگونه فتاوای علمای صفوی، هم در توجیه جنگ و دشمنی با عثمانیان و هم در مشروعیت بخشی به دوره های صلح موقت، نقش مؤثر ایفا کرده اند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که فتوا در سیاست خارجی صفویه، نه صرفاً ابزاری تابع، بلکه عاملی هدایت گر و تعیین کننده در شکل دهی به رفتار دیپلماتیک و نظامی دولت صفوی بود. این یافته ها با نظریه های مشروعیت سنتی و کاریزماتیک ماکس وبر، نظریه وضعیت استثنایی کارل اشمیت، و نظریه های اسلامی مشروعیت سیاسی قابل تبیین است. در پایان مقاله به محدودیت های منابع تاریخی موجود و ضرورت مطالعات تکمیلی در زمینه تأثیر فتاوا بر فرهنگ سیاسی عمومی دوره صفویه اشاره شده است.

کلیدواژگان: صفویان؛ عثمانیان؛ فتوا؛ مشروعیت دینی؛ سیاست خارجی مذهبی؛ تحلیل گفتمان تاریخی؛ شیعه دوازده امامی.

نحوه استناددهی: زمانی، یوسف، و طاهری نیا، حسین. (۱۴۰۲). بررسی نقش فتوای دینی در مشروعیت بخشی به سیاست خارجی صفویان با عثمانی. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۴۰، (۴)، ۲۸-۴۰.

تاریخ دریافت: ۱۱ آبان ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۵ آذر ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۸ آذر ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۵ دی ۱۴۰۲



مقدمه

در طول تاریخ ایران، رابطه میان نهاد دین و ساختار سیاسی همواره نقشی بنیادین در شکل‌گیری، تداوم و توجیه سیاست‌های داخلی و خارجی ایفا کرده است. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های تاریخی این پیوند، دوره صفویان است؛ دوره‌ای که در آن تشیع اثناعشری نه تنها دین رسمی حکومت شد، بلکه به ابزار اصلی مشروعیت‌بخشی و تبیین سیاست‌های حکومتی نیز بدل گشت. در این میان، فتوا به مثابه نهادی فقهی-سیاسی نقش محوری در تنظیم مناسبات قدرت و هدایت رفتار سیاسی ایفا کرد. به‌ویژه در عرصه سیاست خارجی صفویان در برابر امپراتوری عثمانی، فتوا جایگاهی فراتر از نظر شرعی داشته و به ابزاری برای مشروع‌سازی دشمنی، تقویت وحدت مذهبی داخلی، و سامان‌دهی دیپلماسی مذهبی صفویان تبدیل شد. با توجه به ماهیت مذهبی هر دو حکومت صفوی و عثمانی، و با عنایت به شکاف فرقه‌ای میان شیعه و سنی، استفاده از ابزارهای فقهی و دینی برای مشروعیت‌بخشی به تقابل سیاسی و نظامی، اهمیتی دوچندان می‌یابد. در چنین زمینه‌ای، بازخوانی نقش فتوا در سیاست خارجی صفویان می‌تواند ما را به درک عمیق‌تری از سازوکارهای ایدئولوژیک-فقهی مشروعیت‌بخشی در سیاست خاورمیانه پیشامدرن رهنمون سازد.

اهمیت این مسئله زمانی دوچندان می‌شود که دریابیم چگونه رهبران صفوی، به‌ویژه در دوران شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب، با استفاده از ابزارهایی چون فتوا، توانستند نه تنها مشروعیت سیاست‌های تهاجمی خود در برابر عثمانی را در درون ساختار مذهبی حکومت تثبیت کنند، بلکه از این ابزار برای بسیج مردمی، تحکیم انسجام مذهبی داخلی، و مقابله با نفوذ ایدئولوژیک دشمن سنی‌مذهب نیز بهره‌برداری کنند. این در حالی است که در پژوهش‌های موجود، اغلب به نقش فتوای دینی در سیاست داخلی توجه شده و نقش آن در سیاست خارجی، به‌ویژه در قالب ساختارهای گفتگویی و سازوکارهای مشروعیت‌بخشی، کمتر مورد بررسی دقیق قرار گرفته است (Newman, ۲۰۰۶). بیشتر مطالعات یا به روایت‌های توصیفی-وقایع‌نگارانه بسنده کرده‌اند یا تمرکز خود را صرفاً بر ابعاد نظامی-دیپلماتیک روابط صفویه و عثمانی گذاشته‌اند، بی‌آنکه به سازوکارهای ایدئولوژیک و دینی پشت این سیاست‌ها توجه کافی نشان دهند. از سوی دیگر، نظریه‌های مشروعیت سیاسی در جهان اسلام – چه در سنت اسلامی و چه در خوانش‌های جدیدتر مبتنی بر نظریات وبر و اشمیت – اغلب در چارچوب حکومت‌های اهل سنت تحلیل شده‌اند و نسبت آن با حکومت شیعی صفوی و ابزارهایی چون فتوا کمتر به‌طور سیستماتیک بررسی شده است (Gleave, ۲۰۱۲).

بنابراین، شکاف پژوهشی اینجاست: چگونه فتوای دینی در حکومت صفوی به ابزار مشروع‌سازی سیاست خارجی بدل شد، و این ابزار چگونه در تقابل با امپراتوری عثمانی – به‌عنوان قدرت سنی‌مذهب و رقیب ایدئولوژیک – به‌کار گرفته شد؟ این پژوهش در پی پر کردن این خلأ تحلیلی است. برخلاف رویکردهای صرفاً وقایع‌نگارانه، این مقاله تلاش دارد تا با رویکردی نظری-تحلیلی، پیوند میان فتوا و سیاست خارجی را در چارچوب مفاهیم مشروعیت دینی، دشمن‌سازی گفتگویی، و دیپلماسی مذهبی بازخوانی کند. تحلیل این موضوع در چهارچوب تاریخی روابط صفویه و عثمانی، با تمرکز بر اسناد فقهی، نامه‌نگاری‌های سیاسی و گزارش‌های مورخان هم‌دوره، به ما اجازه می‌دهد تا دریابیم که فتوا تنها پاسخی شرعی به مسائل روز نبود، بلکه ابزار تولید گفتمان سیاسی، هدایت افکار عمومی، و توجیه تصمیمات استراتژیک در برابر یک دشمن مذهبی نیز بود.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که فتوای دینی در حکومت صفوی چگونه به مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی علیه امپراتوری عثمانی کمک کرده است؟ به عبارت دیگر، این مقاله می‌پرسد که نقش نهاد فتوا و علمای شیعه در تبیین، توجیه و هدایت سیاست خارجی صفویان در برابر دشمن سنی‌مذهب خود

چه بوده و این فرایند چگونه در سطح گفتمانی و ساختاری سامان یافته است؟ از این پرسش، چندین سؤال فرعی نیز منشعب می‌شود: نخست، چه فتاوایی در دوره صفوی در ارتباط با دشمنی یا مقابله با عثمانیان صادر شده و از سوی چه مراجعی؟ دوم، مضمون این فتاوا چه بوده و چه مفاهیمی از مشروعیت سیاسی و دینی در آن‌ها نهفته است؟ سوم، چه سازوکارهایی برای انتقال این فتاوا به سطوح سیاسی-اجتماعی و تبدیل آن‌ها به سیاست اجرایی به‌کار گرفته شده است؟ چهارم، نسبت این فتاوا با شرایط تاریخی، نظامی و دیپلماتیک دوره مورد بررسی چه بوده و چه کارکردهایی را ایفا کرده‌اند؟

فرضیه اصلی این پژوهش آن است که فتوای دینی در دوره صفوی نه تنها ابزاری برای توجیه تصمیمات حکومتی بوده، بلکه نقشی فعال و تولیدکننده در شکل‌دهی به سیاست خارجی ایفا کرده است؛ به‌ویژه در مواجهه با امپراتوری عثمانی، فتوا به ابزاری برای تولید گفتمان دشمن، تحکیم مرزهای هویتی و تبیین ضرورت تقابل تبدیل شد. بر این اساس، این پژوهش از چارچوب نظری مشروعیت دینی استفاده می‌کند، اما آن را در بستر تحلیلی گفتمان تاریخی-مذهبی می‌نشانند تا از سطح نظریه‌پردازی انتزاعی فراتر رود و به خوانشی تاریخی و بافت‌مند از موضوع دست یابد. در این راستا، مفاهیمی چون "دشمن‌سازی مذهبی"، "سیاست‌ورزی فقهی"، و "دیپلماسی گفتمانی" به‌عنوان ابزارهای تحلیلی به‌کار گرفته شده‌اند. رویکرد تحلیلی مقاله، به‌صورت ترکیبی از تحلیل محتوای متون فقهی-سیاسی و تحلیل گفتمان تاریخی، تلاش دارد پیوند پیچیده میان نهاد فتوا، نهاد سلطنت و سیاست خارجی را در چارچوبی میان‌رشته‌ای و تحلیلی بازسازی کند.

در مجموع، مقاله حاضر کوششی برای روشن ساختن یکی از ابعاد مغفول تاریخ صفویه است؛ بعدی که در آن فقه و فتوا، نه در خدمت دیانت فردی یا اخلاق اجتماعی، بلکه در خدمت نظم سیاسی و قدرت حکومتی قرار می‌گیرد، و به ابزاری برای مشروع‌سازی دشمنی، مدیریت تهدید، و هدایت کنش دیپلماتیک بدل می‌شود. فهم این فرایند، نه تنها ما را به درک عمیق‌تری از ساختار قدرت در دولت صفوی می‌رساند، بلکه ما را در بازشناسی ریشه‌های سیاست‌ورزی دینی در خاورمیانه نیز یاری می‌رساند.

روش‌شناسی پژوهش

مبنای گردآوری داده‌ها در این پژوهش، منابع دست‌اول تاریخی شامل تواریخ عمومی، رسائل فقهی، نامه‌های سیاسی، فتاوای برجای‌مانده از علمای صفوی، گزارش‌های سفرنامه‌ای و متون دیوانی دوره صفویه است. افزون بر این، آثار پژوهشی معتبر فارسی، عربی، انگلیسی و ترکی که طی دهه‌های اخیر در زمینه صفویه‌شناسی، تاریخ روابط صفوی-عثمانی، و مشروعیت دینی در دولت‌های اسلامی نگاشته شده‌اند، در قالب منابع درجه‌دوم برای تحلیل زمینه‌ای و نظری به‌کار رفته‌اند. ملاک انتخاب اسناد تاریخی، اولاً اعتبار و قدمت آن‌ها در نسبت با وقایع دوره مورد نظر بوده و ثانیاً میزان ارجاعات متقاطع آن‌ها در متون تاریخی متأخرتر یا آثار اندیشمندان معاصر. منابعی مانند «تاریخ عالم‌آرای عباسی» اثر اسکندر بیگ ترکمان، «حبیب‌السیر» اثر خواندمیر، و مجموعه رسائل فقهی علمای دوره شاه طهماسب، به عنوان منابع مرکزی در تحلیل تاریخی این پژوهش جایگاه ویژه‌ای دارند. همچنین از متون عثمانی ترجمه‌شده و آثار مرتبط با فتاوای علمای اهل سنت عثمانی به عنوان مقایسه‌های گفتمانی بهره گرفته شده است.

فرآیند تحلیل داده‌ها به‌صورت ترکیبی از تحلیل محتوای کیفی و تفسیر گفتمان تاریخی صورت گرفته است. در تحلیل محتوای کیفی، متون فقهی و سیاسی مرتبط با صفویه بر اساس مضامین مرتبط با «مشروعیت»، «دشمن‌سازی مذهبی»، و «حمایت از تصمیم سیاسی از طریق فتوا» مورد بررسی قرار گرفتند. این مضامین

سپس در قالب مقولات مفهومی تحلیل و در بستر تاریخی خود فهم شدند. از سوی دیگر، تحلیل گفتمان تاریخی در این پژوهش به ما این امکان را داده تا با بازسازی نحوه بازنمایی دشمن (عثمانی) در گفتمان مذهبی صفویان، به درک عمیق‌تری از پیوند میان دین و سیاست در مواجهه با یک امپراتوری رقیب برسیم. این نوع تحلیل، بر ساختارهای زبانی، واژگان فقهی و فحوای کلی متون تأکید دارد و با در نظر گرفتن بافتار زمانی و مکانی شکل‌گیری آن متون، به تحلیل روابط قدرت و سازوکارهای مشروعیت‌سازی دست می‌زند.

در نهایت، رویکرد این پژوهش بیش از آنکه توصیفی یا صرفاً تاریخی باشد، تفسیری-تحلیلی است. هدف آن، بازسازی یک الگوی سیاسی-دینی در تعاملات صفویان با عثمانیان است که از خلال آن بتوان نشان داد چگونه فتوای دینی نه تنها نقش تأییدکننده، بلکه نقش هدایت‌گر و حتی تولیدکننده در سیاست خارجی صفویان ایفا کرده است. این رویکرد تفسیری، با پرهیز از داوری‌های ارزشی و با تکیه بر شواهد تاریخی، تلاش می‌کند فهمی تاریخی-تحلیلی از سازوکار مشروعیت دینی در دیپلماسی صفویه ارائه دهد. پژوهش حاضر از منظر روش‌شناختی، در مرز میان تاریخ‌نگاری سیاسی و تحلیل ایدئولوژیک دینی قرار دارد و می‌کوشد با بهره‌گیری از ابزارهای میان‌رشته‌ای، چشم‌اندازی تازه به رابطه دین و سیاست در دوران صفوی بگشاید.

مبانی نظری و مفهومی

در تحلیل نسبت میان فتوا و سیاست خارجی صفویان، نخست باید به مفاهیم نظری بنیادینی چون مشروعیت سیاسی، فتوای دینی، و سیاست خارجی مذهبی پرداخت تا بتوان جایگاه معرفتی و کارکردی این مفاهیم را در چارچوب ایدئولوژیک دولت صفوی بازشناخت. مشروعیت سیاسی مفهومی است که در طول تاریخ اندیشه سیاسی، به‌ویژه در سنت غربی، در پی پاسخ به این پرسش بوده است که چگونه قدرت سیاسی، به‌جای آنکه صرفاً نیرویی تحمیل‌شده باشد، می‌تواند مقبولیت اجتماعی، اطاعت داوطلبانه و اعتبار اخلاقی پیدا کند. در ادبیات کلاسیک جامعه‌شناسی سیاسی، ماکس وبر سه نوع مشروعیت را از هم تفکیک می‌کند: مشروعیت سنتی، کاریزماتیک، و قانونی-عقلانی (Weber, ۱۹۷۸). با این حال، در دولت‌های مذهبی و به‌ویژه در جوامعی چون ایران دوره صفوی که در آن شریعت نقش مبنایی در سامان‌دهی نظم اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کرد، نوع خاصی از مشروعیت شکل می‌گیرد که می‌توان آن را مشروعیت دینی یا شریعت‌محور نامید؛ نوعی که در آن اقتدار سیاسی نه از قانون عقلانی یا سنت قبیله‌ای، بلکه از پیوند با اراده الهی، نصوص دینی، و تفسیرهای فقهی ناشی می‌شود.

فتوای دینی یکی از مهم‌ترین ابزارهای این نوع مشروعیت است. فتوا نه فقط پاسخی به یک مسئله شرعی، بلکه در بسیاری از بافت‌های تاریخی، بیانیه‌ای سیاسی است که از سوی مرجعیت مذهبی صادر می‌شود و در جهت‌گیری اجتماعی-سیاسی پیروان تأثیرگذار است. در دولت صفوی، به دلیل پیوند عمیق میان سلطنت و شریعت، فتوا نه صرفاً توصیه‌ای شرعی، بلکه ابزاری گفتمانی برای تثبیت سیاست‌های حکومت، توجیه دشمنی یا مصالحه، و حتی سازمان‌دهی رفتار جمعی مردم محسوب می‌شد (Gleave, ۲۰۱۲). به عبارت دیگر، فتوا در این دوره نه تنها تابعی از واقعیت سیاسی، بلکه خود عاملی مؤثر در شکل‌دهی به آن بود؛ و در سطح روابط خارجی، کارکرد آن حتی پیچیده‌تر و مؤثرتر می‌شد. در مواجهه با دشمنان فرقه‌ای چون امپراتوری عثمانی، فتوای دینی می‌توانست نوعی "سلاح گفتمانی" برای مشروعیت‌سازی خصوصت، تقویت جهاد مذهبی، و خلق مرزهای هویتی میان "ما" و "دیگری" باشد.

مفهوم سیاست خارجی مذهبی نیز در این زمینه اهمیت می‌یابد. برخلاف تصورات مدرن که سیاست خارجی را بر اساس منافع ملی، توازن قوا یا ملاحظات دیپلماتیک تحلیل می‌کنند، در دولت‌هایی چون صفویان، سیاست خارجی اغلب در چارچوب تعارضات مذهبی، مأموریت‌های دینی، و مفاهیم فقهی مانند دارالاسلام

و دارالحرب تعریف می‌شد. در چنین ساختاری، روابط خارجی نه تابع صرف منافع مادی، بلکه عرصه‌ای برای اعمال هویت مذهبی، گسترش اعتقادات فرقه‌ای، و تقابل با "غیرخودی‌های دینی" بود (Newman, ۲۰۰۶). در این چارچوب، فتوا به ابزاری برای تبیین مشروعیت برخورد نظامی، تحریم صلح یا همکاری با دشمن مذهبی، و حتی بسیج جهاد علیه خصم ایدئولوژیک بدل می‌شد.

از منظر نظریه‌های مشروعیت، علاوه بر وبر که به‌نحو بنیادینی به تنوع اشکال مشروعیت پرداخت، کارل اشمیت نیز در قرائتی الهیاتی-سیاسی از سیاست، معتقد است که حاکمیت اساساً توانایی تصمیم‌گیری در وضعیت استثنایی است و این تصمیم‌گیری، در جوامع مذهبی، رنگ و بوی الهیاتی می‌یابد (Schmitt, ۲۰۰۵). در سنت اسلامی نیز مشروعیت حکمرانی همواره تابعی از نسبت آن با شریعت بوده است. در سنت شیعی، این نسبت حتی پیچیده‌تر است، چراکه در فقدان امام معصوم، سؤال از مشروعیت حکومت به مسئله‌ای فقهی تبدیل شده است که پاسخ آن به اجتهاد فقها و جایگاه فتوای آنان وابسته است (Arjomand, ۱۹۸۴). دولت صفوی، با آنکه خود مدعی پیوند با امامان بود، نیاز داشت تا در بزنگاه‌های سیاسی، از زبان فقه برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌هایش بهره گیرد. در نتیجه، علما و فتوای آنان به ابزارهایی حیاتی برای سیاست‌ورزی بدل شدند. این رابطه، به‌ویژه در مواجهه با عثمانیان که خود را خلیفه مسلمین می‌دانستند، به نزاعی درباره مرجعیت مذهبی بدل شد و فتوا به سلاحی در میدان رقابت ایدئولوژیک-سیاسی میان دو امپراتوری تبدیل گردید (Savory, ۲۰۰۷).

در سطح روش‌شناختی، مقاله حاضر از تحلیل گفتمان تاریخی-مذهبی به‌عنوان چارچوب تحلیلی بهره می‌گیرد. تحلیل گفتمان به ما این امکان را می‌دهد تا از سطح تحلیل‌های صرفاً توصیفی عبور کرده و به بررسی نحوه بازنمایی مفاهیم در زبان سیاسی و مذهبی دوره صفوی بپردازیم. در این چارچوب، زبان فتوا نه تنها به‌مثابه بازتاب واقعیت سیاسی، بلکه به‌مثابه کنش گفتمانی فهم می‌شود که می‌تواند معنا تولید کند، مناسبات قدرت را بازسازی کند، و ساختارهای ذهنی نخبگان و عامه مردم را شکل دهد (Fairclough, ۱۹۹۵). در کنار این، تحلیل تاریخی-ایدئولوژیک نیز به ما امکان می‌دهد تا فتاوا را در بستر وقایع خاص تاریخی، و در نسبت با منازعات قدرت، بحران‌های مذهبی، و نیازهای سیاسی دولت بررسی کنیم. این رویکرد ترکیبی از تحلیل متن، تحلیل بافتار، و فهم ایدئولوژی حاکم را در پی دارد.

به‌طور کلی، مقاله حاضر از پیوند میان تحلیل گفتمان و تحلیل ایدئولوژیک بهره می‌گیرد تا نشان دهد که چگونه فتوای دینی در دوره صفوی تنها ابزار هدایت مذهبی نبود، بلکه کنشی سیاسی، زبان قدرت، و عامل تولید هویت سیاسی در برابر دشمن فرقه‌ای محسوب می‌شد. این خوانش می‌تواند ما را به فهمی عمیق‌تر از سیاست دینی در خاورمیانه پیشامدرن، و کارکردهای چندلایه نهاد فتوا در ساختار حکومت صفوی رهنمون سازد.

زمینه تاریخی روابط صفویان و عثمانیان

روابط میان صفویان و عثمانیان در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی یکی از پیچیده‌ترین و پرتنش‌ترین روابط میان دو امپراتوری مسلمان در تاریخ جهان اسلام به شمار می‌آید. این روابط در بستری از رقابت سیاسی، نظامی، و به‌ویژه مذهبی شکل گرفت و برای بیش از دو قرن، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سیاست خارجی هر دو دولت بود. برای فهم دقیق‌تر از نقش فتوا در این رابطه خصمانه، نخست باید ساختار سیاسی-دینی دو امپراتوری را درک کرد، سپس به ماهیت رقابت ایدئولوژیک شیعه-سنی میان آن‌ها پرداخت و در نهایت، نمونه‌هایی از منازعات و تنش‌های تاریخی را بررسی نمود که بستر صدور فتوا و استفاده از آن در سیاست خارجی را فراهم کردند.

ساختار سیاسی صفویان، که در آغاز قرن دهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) توسط شاه اسماعیل اول بنیان نهاده شد، به گونه‌ای بود که مذهب شیعه دوازده امامی را نه فقط به عنوان دین رسمی بلکه به مثابه رکن اصلی هویت سیاسی حکومت به کار گرفت. برخلاف اغلب دولت‌های پیش از خود در ایران که تا حدی نسبت به مذهب بی‌طرفی نسبی داشتند یا تساهل دینی را مبنا قرار می‌دادند، صفویان با رویکردی کاملاً ایدئولوژیک، تلاش کردند هویت شیعی را در تمام ارکان حکمرانی، فرهنگ، و جامعه مستقر سازند (Newman, ۲۰۰۶). شاه اسماعیل نه تنها پادشاه بود بلکه در گفتمان رسمی، خود را مرجع مذهبی، واسطه فیض، و حتی برخوردار از نوعی کاریزمای مقدس می‌دانست. این پیوند عمیق میان قدرت دینی و قدرت سیاسی، زمینه‌ساز صدور فتاوایی شد که هدف آن‌ها نه صرفاً هدایت دینی بلکه توجیه تصمیمات استراتژیک، از جمله در سیاست خارجی، بود (Arjomand, ۱۹۸۴).

در سوی دیگر، امپراتوری عثمانی که در همان دوره به یکی از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین دولت‌های جهان اسلام تبدیل شده بود، ساختاری سنی‌مذهب و به شدت نهادینه شده داشت. با تسخیر قاهره در سال ۱۵۱۷، سلطان سلیم اول عنوان خلافت را نیز تصاحب کرد و از آن پس خلفای عثمانی خود را رهبران معنوی کل جهان اسلام سنی می‌دانستند. نظام خلافت عثمانی مبتنی بر فقه حنفی، سنت رسول، و ساختاری بوروکراتیک از علمای سنی، به ویژه مفتیان رسمی، بود که مشروعیت سلطان را تقویت می‌کردند (Göl, ۲۰۰۹). در نتیجه، نظام سیاسی عثمانی نیز به گونه‌ای دینی بود اما با تفاوت‌های بنیادین نسبت به صفویان: در حالی که صفویه بر تشیع امامی و پیوند کاریزماتیک رهبر با مهدویت تأکید داشت، عثمانی‌ها اقتدار مذهبی را از نهاد خلافت و اجماع علمای اهل سنت استخراج می‌کردند (Savory, ۲۰۰۷).

این دو نظام ایدئولوژیک نه تنها در تقابل جغرافیایی بلکه در تعارض وجودی با یکدیگر قرار داشتند. صفویان بر این باور بودند که عثمانیان حاکمان غاصب، ناصبی و دشمنان اهل بیت‌اند؛ در حالی که عثمانیان، صفویان را بدعت‌گذار، دشمن سنت، و گمراهان سیاسی-دینی می‌دانستند که وحدت امت اسلامی را تهدید می‌کنند (Subtelny, ۲۰۰۳). این رقابت مذهبی به سرعت از سطح نظری و فقهی فراتر رفت و به عرصه سیاست خارجی و منازعات نظامی کشیده شد. فتاوایی که هر دو سو صادر می‌کردند، نه تنها برای تبیین موضع دینی نسبت به دیگری، بلکه برای بسیج نیروها، مشروع‌سازی جهاد و تحریم روابط نیز به کار می‌رفتند. بدین ترتیب، رابطه‌ای پیچیده میان دین، سیاست، و جنگ شکل گرفت که به مدت دو قرن ادامه یافت و ویژگی متمایز دیپلماسی خاورمیانه در این دوره را رقم زد.

یکی از نخستین و مهم‌ترین نمونه‌های این تنش‌ها، نبرد چالدران در سال ۱۵۱۴ میلادی میان شاه اسماعیل و سلطان سلیم اول بود. این نبرد که به شکست سخت صفویان انجامید، در زمینه‌ای از تعارضات ایدئولوژیک رخ داد و پیش از آن، سلطان سلیم مجموعه‌ای از فتاوا را از علمای عثمانی دریافت کرده بود که در آن‌ها پیروان صفویان مرتد و جنگ با ایشان جهاد اعلام شده بود (Ghazanfar, ۲۰۰۵). در مقابل، شاه اسماعیل نیز با بهره‌گیری از فقیهان شیعه و همچنین اتکای کاریزماتیک خود، این نبرد را مقابله حق با باطل جلوه داد. چالدران تنها آغاز سلسله‌ای از درگیری‌های مذهبی-سیاسی بود که در دوره شاه طهماسب، شاه عباس اول و حتی تا اواخر دوره صفوی ادامه یافت.

در دوران شاه طهماسب، روابط با عثمانیان گرچه با دوره‌هایی از صلح همراه بود، اما همچنان بر بستر بی‌اعتمادی عمیق مذهبی و تهدید متقابل ادامه داشت. در این دوره، فتاوای متعددی از سوی علمای صفوی صادر شد که در آن‌ها ضمن رد مشروعیت خلافت عثمانی، مسلمان بودن پیروان عثمانی به چالش کشیده

شده و لزوم تقابل با ایشان در قالب "دفاع از ایمان" و "حفظ تشیع" مورد تأکید قرار گرفته بود (Hairi, ۱۹۷۷). در مقابل، عثمانی‌ها نیز با حمایت از عناصر ضدصفوی در مرزهای شرقی خود، از جمله برخی قبایل سنی مذهب، سیاست تضعیف ایدئولوژیک صفویان را دنبال می‌کردند.

در دوران شاه عباس اول، اگرچه نوعی واقع‌گرایی دیپلماتیک در روابط با عثمانیان پدیدار شد، اما همچنان استفاده از زبان مذهبی برای مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی رایج بود. شاه عباس که در تلاش برای بازپس‌گیری اراضی از دست‌رفته به عثمانیان بود، نه تنها از ابزار نظامی، بلکه از زبان فتوا و حمایت علمای شیعه برای تبیین ضرورت این جهاد بهره می‌برد. در این مقطع، پیوند میان مذهب و سیاست خارجی به شدت مستحکم بود و حتی انعقاد پیمان‌های صلح نیز باید در چارچوب گفتمان دینی توجیه می‌شدند (Babaie, ۲۰۰۸).

در مجموع، روابط صفویان و عثمانیان را نمی‌توان صرفاً در چارچوب منازعات جغرافیایی یا رقابت بر سر منابع تحلیل کرد. آنچه به این روابط بُعدی وجودی و ایدئولوژیک بخشید، شکاف عمیق مذهبی میان تشیع و تسنن، و استفاده ابزاری و در عین حال بنیادین از نهاد فتوا در ساخت و تثبیت سیاست خارجی بود. در این چارچوب، فتوا به ابزاری حیاتی برای مشروع‌سازی دشمن، تأیید جنگ، و تبیین صلح تبدیل شد و نقش علمای مذهبی نه فقط در عرصه فقه، بلکه در میدان دیپلماسی و جنگ نیز پررنگ شد. این بستر تاریخی، همان زمینه‌ای است که تحلیل محتوای فتاوی دینی صادره در دوره صفوی در رابطه با عثمانیان را معنادار و ضروری می‌سازد.

نقش فتوای دینی در سیاست خارجی صفویان

در تاریخ ایران دوران صفوی، فتوای دینی نه فقط به عنوان ابزاری فقهی برای راهنمایی فردی یا پاسخ به مسائل شرعی شناخته می‌شد، بلکه به تدریج به مثابه ابزاری ایدئولوژیک در خدمت ساختار دولت و سیاست خارجی نیز ایفای نقش کرد. این ویژگی به‌ویژه در مواجهه صفویان با رقیب قدرتمند و ایدئولوژیک خود، یعنی امپراتوری عثمانی، جلوه‌ای چشمگیر یافت. در فضایی که هویت مذهبی پایه اصلی مشروعیت سیاسی بود، صدور فتوا علیه دشمن سنی مذهب، نه فقط ناظر به تبیین تکلیف شرعی، بلکه ناظر به شکل‌دهی به افکار عمومی، تقویت انسجام مذهبی داخلی، مشروع‌سازی نبرد و مقابله نظامی، و حتی ترسیم حدود هویت سیاسی شیعی بود. تحلیل محتوای فتاوی صادره در این زمینه به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه زبان فقهی، در چارچوبی از تقابل ایدئولوژیک، به زبان سیاست بدل می‌شود و چه نقشی در سیاست‌ورزی خارجی ایفا می‌کند.

فتاوی مهمی که در دوره صفویه علیه امپراتوری عثمانی صادر شده، از نظر محتوایی واجد عناصری چون تکفیر، تعریف مرزهای ایمانی، دعوت به جهاد و تحریم مصالحه دینی بوده‌اند. این فتاوا اغلب با هدف پاسخ به وضعیت‌های بحرانی صادر می‌شدند، نظیر آغاز جنگ، تهدید مرزی، یا فشار فرهنگی از سوی عثمانی‌ها. در یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها، در آستانه نبرد چالدران در سال ۱۵۱۴، شاه اسماعیل اول با همراهی علمای برجسته‌ای چون محقق کرکی، فضای مذهبی کشور را با مجموعه‌ای از آموزه‌های شیعی و صدور فتاوی تکفیر علیه اهل سنت به‌ویژه فقیهان عثمانی آماده ساخت (Newman, ۲۰۰۶). در این فتاوا، عثمانیان نه تنها به عنوان دشمن سیاسی، بلکه به عنوان «ناصبی»، «دشمن اهل بیت»، و «منحرف از صراط مستقیم» معرفی می‌شدند. بر اساس منابع تاریخی، شاه اسماعیل خود را سایه‌ای از امام زمان می‌دانست و در این مقام، جنگ با دشمنان اهل بیت را نه فقط مجاز، بلکه واجب شرعی قلمداد می‌کرد (Arjomand, ۱۹۸۴). بدین سان، جنگ با عثمانی نه یک تقابل صرفاً سیاسی، بلکه جهادی مقدس تلقی شد که مشروعیت آن از فتاوی شرعی نشئت می‌گرفت.

در دوره شاه طهماسب، این سنت تداوم یافت، اما با نهادینه شدن بیشتر نهاد فقاہت شیعی در ساختار حکمرانی، فتاوا ماهیتی نظام‌مندتر و هدفمندتر یافتند. در این دوره، علمایی مانند علی بن عبدالعالی کرکی، معروف به محقق ثانی، که از عراق به دربار صفوی دعوت شده بود، نقش کلیدی در صدور فتاوا در مورد مناسبات خارجی ایفا کردند. محقق ثانی، با تأسی به نظریه نیابت عامه فقیه، نه فقط به تبیین مسائل دینی پرداخت، بلکه از جایگاه فقهی خود، به گونه‌ای مستقیم در سیاست‌های کلان دولت صفوی مداخله می‌کرد. در مجموعه‌ای از فتاوا باقی‌مانده از او، مقابله با حکومت عثمانی به مثابه اقدامی در جهت دفاع از ایمان شیعی و دفع فساد دینی تفسیر شده است (Hairi, ۱۹۷۷). این فتاوا اغلب بر روایت‌هایی از اهل بیت تأکید داشتند که در آن‌ها دشمنی با ناصیبان و جهاد در راه دفاع از ولایت امامان، وظیفه‌ای الهی تلقی شده است. در همین فتاوا، صلح با عثمانیان، مگر در شرایط اضطراری و براساس مصلحت تشیع، امری نکوهیده و نیازمند توجیه فقهی پیچیده دانسته شده است.

کارکرد مشروعیت‌بخش فتوا در سیاست خارجی، در دوره شاه عباس اول نیز تداوم داشت، هرچند با واقع‌گرایی بیشتر در مناسبات دیپلماتیک همراه بود. شاه عباس برای بازپس‌گیری بخش‌هایی از سرزمین‌های از دست‌رفته به عثمانی، به تقویت وجهه مذهبی اقدامات خود نیاز داشت. بر همین اساس، دستگاه فقهی دربار، مجموعه‌ای از فتاوا را در قالب رسائل فقهی منتشر کرد که در آن‌ها، تقابل با عثمانیان به مثابه ادامه خط اهل بیت و مبارزه با نفاق دینی تصویر می‌شد (Savory, ۲۰۰۷). در این متون، تأکید بر این نکته دیده می‌شود که حاکمان عثمانی خلیفه شرعی نیستند، چون فاقد شرایط شرعی خلافت‌اند و به انحراف از سنت اهل بیت گرفتارند. در نتیجه، جنگ با آن‌ها نه تنها مشروع، بلکه وسیله‌ای برای احیای دین ناب محسوب می‌شد. فتاوا صادره در این زمینه، اغلب با عباراتی مانند "وَجَبَ الْجِهَادُ عَلَى كُلِّ مَكَلَفٍ" یا "لَا طَاعَةَ لِإِمَامٍ ضَالٍّ" همراه بود که به زبان عمومی جامعه نیز ترجمه می‌شد و از طریق منابر، خطبه‌ها و مدارس دینی در سراسر کشور نشر می‌یافت (Gleave, ۲۰۱۲).

فتوا در این بستر، نه فقط بیانگر مشروعیت جنگ، بلکه ابزار تولید و تکرار گفتمان خصومت مذهبی بود. زبان فقهی فتاوا، مرز روشنی میان "ما" (شیعیان اهل ولایت) و "آن‌ها" (اهل نفاق و انحراف) ترسیم می‌کرد. این تمایز گفتمانی، نقشی مهم در انسجام‌بخشی به جامعه صفوی و تضعیف تأثیر فرهنگی عثمانی‌ها در مناطق مرزی ایفا کرد. فتوا در این میان، نوعی سند هویتی و ابزار دیپلماسی داخلی بود که افکار عمومی را به سوی حمایت از سیاست خارجی دولت سوق می‌داد. حتی در دوره‌هایی که صلح با عثمانی‌ها به صورت موقت برقرار می‌شد، صدور فتوا به عنوان ابزار تبیین علل و حدود این صلح به کار می‌رفت و بدین‌سان، پیوند فقه و دیپلماسی بیش از پیش عینیت می‌یافت (Lambton, ۱۹۸۰).

افزون بر این، فتوا گاهی نقش بازدارنده نیز ایفا می‌کرد. در شرایطی که احتمال سازش با عثمانی‌ها یا انعقاد معاهداتی مطرح می‌شد که از نظر برخی علما منجر به تضعیف تشیع می‌گردید، فتاوا به عنوان ابزار انتقاد دینی و فشار بر دولت به کار گرفته می‌شدند. در این شرایط، علمای شیعه به واسطه جایگاه فقهی خود، می‌توانستند مشروعیت برخی تصمیمات سیاسی را به چالش کشند و نوعی موازنه قدرت میان نهاد سلطنت و نهاد فقاہت ایجاد کنند (Hairi, ۱۹۷۷). این ویژگی به‌ویژه در سال‌های پایانی صفویه، زمانی که بحران مشروعیت دولت شدت یافته بود، اهمیت بیشتری یافت و فتوای دینی گاه به ابزاری برای مشروع‌زدایی از صلح و سازش نیز بدل شد.

در مجموع، فتوای دینی در ساختار سیاسی صفویان، کارکردی فراتر از پاسخ شرعی به پرسش‌های فقهی داشت. این نهاد به مثابه زبان رسمی ایدئولوژی حاکم، در خدمت تولید مشروعیت برای سیاست خارجی، تقویت انسجام دینی، توجیه جنگ، و ترسیم خطوط قرمز هویتی میان صفویان و عثمانیان قرار داشت. تحلیل

محتوای فتاوی صادره در این بستر، نشان می‌دهد که چگونه علمای شیعه با بهره‌گیری از منابع فقهی و الهیاتی، در میدان دیپلماسی ایدئولوژیک ابفای نقش می‌کردند و چگونه زبان دینی به ابزار سیاست‌ورزی تبدیل می‌شد. این پدیده، ما را به فهمی ژرف‌تر از تعامل دین و سیاست در تاریخ ایران و خاورمیانه هدایت می‌کند و اهمیت نهاد فتوا را در فرایندهای قدرت‌سازی و دشمن‌سازی نشان می‌دهد.

مطالعه موردی

از میان رخدادهای سیاسی-نظامی دوره صفویه که پیوند آشکاری با فتاوی دینی و سیاست خارجی دارد، نبرد چالدران در سال ۱۵۱۴ میلادی یکی از شاخص‌ترین نمونه‌هاست که نه تنها نقطه عطفی در تاریخ روابط صفویان و عثمانیان محسوب می‌شود، بلکه می‌توان آن را الگوی اولیه‌ای از کاربری فتوا در مشروع‌سازی جنگ و دشمن‌سازی مذهبی دانست. این نبرد، که میان شاه اسماعیل اول و سلطان سلیم اول رخ داد، نه فقط رویارویی دو امپراتوری مقتدر جهان اسلام بود، بلکه از نظر ایدئولوژیک نیز تقابلی بنیادین میان تشیع صفوی و تسنن عثمانی را به نمایش گذاشت. اسناد تاریخی و متون فقهی بازمانده از این دوران به روشنی نشان می‌دهند که تصمیم به نبرد، نه تنها بر مبنای ملاحظات سیاسی یا ارضی، بلکه به شدت تحت تأثیر خوانش‌های دینی و فتوای علمای هر دو سو بوده است.

پیش از آغاز نبرد، فضای مذهبی ایران تحت نفوذ مستقیم آموزه‌های تشیع امامی قرار داشت که شاه اسماعیل با نهادینه‌سازی آن در ساختار حکومتی، به نوعی تقدس سلطنتی دست یافته بود. او خود را مرشد کامل، فرستاده امام غائب، و حتی دارای کرامات معنوی معرفی می‌کرد و از این طریق، پیوندی قوی میان ایمان و اطاعت سیاسی ایجاد کرده بود (Arjomand, ۱۹۸۴). در چنین بستری، هرگونه تقابل با دشمن سنی مذهب، نه فقط یک کنش سیاسی، بلکه نوعی تکلیف شرعی برای حفظ ایمان تلقی می‌شد. علمای هم‌عصر، که بخشی از آنان از سرزمین‌های شیعه‌نشین عراق و جبل عامل به ایران مهاجرت کرده بودند، با صدور فتاوایی مبنی بر لزوم مقابله با «ناصبیان» - عنوانی که به عثمانیان داده می‌شد - زمینه فقهی لازم را برای آغاز جنگ فراهم آوردند. در این فتاوا، تأکید شده بود که حکومت عثمانی نه تنها فاقد مشروعیت خلافت اسلامی است، بلکه در دشمنی با اهل بیت و پیروان آنان کوشاست و از این رو مقابله با آنان، دفاع از دین و ولایت به شمار می‌رود (Hairi, ۱۹۷۷).

در سوی مقابل، سلطان سلیم نیز با صدور مجموعه‌ای از فتاوی رسمی از سوی علمای درباری عثمانی، به‌ویژه شیخ‌الاسلام‌های استانبول، تلاش کرد تا نه تنها پیروان صفویه، بلکه حتی مردم عادی ایران را نیز به عنوان مردان دینی معرفی کند. در این فتاوا که متن برخی از آن‌ها در منابع عثمانی چون «تاریخ رشیدی» و «تحفه‌الکبار» آمده است، آمده بود که «صفویان در بدعت‌گذاری از تمامی فرقه‌های ضاله پیشی گرفته‌اند» و از این رو «جهاد علیه آنان فرض عینی است» (Subtelny, ۲۰۰۳). این فتاوا مستند به احکام فقه حنفی و مکتب اهل سنت بودند و به صراحت اعلام می‌داشتند که حتی قتل اسیران و غارت اموال آنان مجاز است، چرا که ایشان «نه مسلمان‌اند و نه ذمی». این زبان تکفیرآمیز، فضا را برای یک جنگ تمام‌عیار مذهبی فراهم کرد و مشروعیت الهی به تصمیم سلطان سلیم برای تهاجم به خاک ایران بخشید.

در خلال جنگ چالدران، صفویان علی‌رغم دلآوری‌های قزلباشان، به سبب ضعف نظامی و عدم استفاده از سلاح گرم، شکست خوردند و بخش‌هایی از آذربایجان از جمله تبریز به اشغال عثمانیان درآمد. اما آنچه در اسناد تاریخی اهمیت دارد، تأثیر متقابل این واقعه بر استمرار گفتمان دینی-سیاسی در ایران است.

پس از شکست، شاه اسماعیل برای مدتی از صحنه سیاسی کناره‌گیری کرد، اما دستگاه فقهی صفوی به فعالیت خود ادامه داد و با بهره‌گیری از زبان فتوا، تلاش کرد شکست را نه نتیجه ضعف ایدئولوژی شیعی، بلکه نتیجه «آزمون الهی» یا «بی‌وفایی برخی قبایل» تبیین کند. در برخی رسائل منتشره پس از چالدران، حتی سخن از «ابتلائات خاص برای آزمایش اولیاء خداوند» آمده است که هدف آن بازسازی اعتبار دینی سلطنت صفوی بوده است (Newman, ۲۰۰۶).

نمونه‌ای دیگر از کارکرد فتوا در سیاست خارجی صفویان را می‌توان در دوران شاه طهماسب اول و مواجهات مقطعی او با عثمانیان مشاهده کرد. در این دوره، هرچند حکومت صفوی به‌نوعی استراتژی تدافعی در برابر عثمانیان روی آورد و از مواجهه مستقیم نظامی پرهیز کرد، اما در سطح گفت‌وایی، همچنان از زبان فتوا برای تثبیت مرزهای دینی و سیاسی بهره می‌برد. شاه طهماسب که در یکی از اقدامات مهم دیپلماتیک، پیمان صلح آماسیه را در سال ۱۵۵۵ با سلطان سلیمان قانونی منعقد کرد، برای توجیه این صلح در جامعه شیعی که سرشار از تعصب مذهبی بود، ناگزیر شد با حمایت علمای دینی، فتوایی مبنی بر «صلح موقت در شرایط اضطراری برای حفظ مذهب» فراهم آورد (Lambton, ۱۹۸۰). در این فتوا تأکید شده بود که «صلح با اهل نفاق، هنگامی که موجب تقویت ولایت گردد، مشروع و بلکه لازم است» و از این طریق، تصمیم سیاسی دولت با پوششی فقهی مورد حمایت قرار گرفت.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که فتوا در حکومت صفوی تنها ابزار کنترلی یا معرفتی نبود، بلکه ابزاری بنیادین در تنظیم سیاست خارجی محسوب می‌شد. فتوای دینی در لحظات بحرانی، همچون جنگ یا صلح، نقش کلیدی در تبیین تصمیمات شاهان ایفا می‌کرد و در سطح جامعه نیز کارکردی بسیج‌گر، مشروعیت‌بخش، و تثبیت‌گر داشت. آنچه در تحلیل موردی نبرد چالدران و صلح آماسیه مشهود است، این است که فتوا نه تنها بازتابی از سیاست دولت، بلکه بخشی از آن سیاست، و حتی گاه محرک و جهت‌دهنده به آن بوده است. در نتیجه، تحلیل سیاست خارجی صفویان بدون درک ژرف از ساختار فتوایی آن ممکن نیست. این ویژگی ساختاری نشان‌دهنده پیوند وثیق شریعت و سلطنت در ایران صفوی است؛ پیوندی که دین را از عرصه فردی و عبادی به صحنه اصلی تصمیم‌گیری سیاسی در سطح جهانی ارتقاء داد.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل نقش فتوای دینی در سیاست خارجی صفویان در مواجهه با امپراتوری عثمانی، تصویری روشن از نحوه پیوند میان دین، قدرت و سیاست خارجی در یکی از حیاتی‌ترین ادوار تاریخ ایران به‌دست می‌دهد. در تمام نمونه‌های مورد بررسی، از نبرد چالدران تا صلح آماسیه، فتوای دینی نه صرفاً ابزار تأییدکننده یا پیوست الحاقی تصمیمات سیاسی، بلکه به‌مثابه عاملی مستقل، هدایت‌گر و مشروعیت‌بخش عمل کرده است. مشروعیت مذهبی صفویان که بر پایه تشیع اثناعشری و نیابت فقیه استوار بود، ایجاب می‌کرد که هر تصمیم سیاسی، به‌ویژه در سطحی به حساسیت جنگ یا صلح با یک قدرت سنی‌مذهب، در چارچوب احکام فقهی و زبان فتوا معنا یابد. فتوای علمای شیعه در این ساختار نه تنها ابزاری برای تبیین جایگاه مذهبی دشمن، بلکه سازوکاری برای ترسیم خطوط هویتی و مرزهای ایمانی میان «ما» و «دیگران» بود. درواقع، فتوای دینی در این دوره به عنصری ساختاری در سیاست‌ورزی خارجی صفویان تبدیل شد؛ عنصری که علاوه بر مشروع‌سازی اقدامات نظامی، امکان بسیج مردمی، انسجام اجتماعی و تداوم اقتدار مرکزی را نیز فراهم می‌کرد.

این یافته‌ها را می‌توان با نظریه‌های کلاسیک مشروعیت سیاسی تطبیق داد. در چارچوب نظری وبر، دولت صفوی نمونه‌ای بارز از مشروعیت سنتی و کاریزماتیک است که در آن، اقتدار پادشاه نه فقط از نَسَب سلطنتی بلکه از جایگاه قدسی او و ارتباط با آموزه‌های دینی ناشی می‌شود (Weber, ۱۹۷۸). با این حال، تفاوت

بنیادین در اینجاست که در صفویه، قدرت پادشاه در پیوند با نهاد فقاهات مشروع می‌شد و فتوا به‌مثابه ابزار فقهی این مشروع‌سازی، نقشی فعال در هدایت امور ایفا می‌کرد. از سوی دیگر، نظریه اشمیت درباره «تصمیم در وضعیت استثنایی» نیز در این زمینه کاربرد دارد. در مواقع بحران، صدور فتوا به‌مثابه کنشی حاکمیتی، نقش «تصمیم در وضعیت استثنایی» را بازی می‌کرد و بدین‌سان مرز میان قانون شرعی و ضرورت سیاسی را بازتعریف می‌نمود (Schmitt, ۲۰۰۵). افزون بر این، در سنت اسلامی، مشروعیت سیاسی همواره در نسبت با وفاداری به شریعت سنجیده می‌شود و در غیاب امام معصوم، این فقها هستند که به‌واسطه صدور فتوا، مشروعیت حکومت را تضمین یا نفی می‌کنند (Gleave, ۲۰۱۲). به همین دلیل، فتوای دینی در سیاست خارجی صفویه نه‌تنها ابزاری برای تفسیر شریعت، بلکه نیرویی فعال در تولید قدرت بود.

در عین حال، تحلیل حاضر محدودیت‌هایی نیز دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. نخست آن‌که دسترسی به تمام فتاوی صادره در دوران صفوی، به‌ویژه فتاوی که خارج از دربار یا از سوی فقهای منتقد حکومت صادر شده‌اند، به سبب محدودیت منابع، ممکن نیست. منابع موجود اغلب از درون ساختار حکومتی نگاشته شده‌اند و در نتیجه، احتمال دارد بازتاب‌دهنده قرائت رسمی حکومت از دین و فتوا باشند. دوم آن‌که بسیاری از اسناد فقهی در قالب رسائل فردی یا کتب فقهی تفسیری باقی مانده‌اند و تشخیص زمان و مکان دقیق صدور آن‌ها نیازمند بررسی دقیق‌تر نسخه‌شناسی است. سوم آن‌که رابطه میان فتوا و افکار عمومی در جامعه صفوی، با وجود شواهد غیرمستقیم، همچنان نیازمند پژوهش‌های میدانی گسترده‌تر در حوزه تاریخ اجتماعی تشیع است تا نحوه بازتاب و تأثیر این فتاوا بر زندگی روزمره، درک دینی مردم، و کنش سیاسی قزلباشان و نخبگان محلی بهتر فهمیده شود.

با این همه، تحلیل ارائه‌شده در این پژوهش به‌خوبی نشان می‌دهد که سیاست خارجی صفویان را نمی‌توان بدون توجه به زبان دینی، نهاد فتوا، و ساختار ایدئولوژیک مشروعیت فهم کرد. فتوای دینی، همان‌گونه که در ادبیات کلاسیک سیاست مذهبی نیز مورد توجه قرار گرفته، ابزار بازتولید قدرت و گفتمان در فضای سیاسی-دینی است و در حکومت صفویه، این ابزار نه‌فقط کارکرد معنوی، بلکه نقش استراتژیک داشت.

در نتیجه‌گیری از این پژوهش می‌توان گفت که به پرسش اصلی تحقیق - یعنی اینکه فتوای دینی چگونه به مشروعیت‌بخشی سیاست خارجی صفویان در برابر عثمانیان کمک کرد - پاسخ داده شد. با بررسی نمونه‌های تاریخی، متون فقهی، و اسناد سیاسی، روشن شد که فتوا در دولت صفوی تنها یک ابزار فقهی نبود، بلکه نقشی فعال، جهت‌دهنده و تعیین‌کننده در تصمیمات سیاست خارجی داشت. مشروع‌سازی جنگ، تحدید دشمن مذهبی، توجیه صلح، و حتی مدیریت شکست‌های نظامی از جمله کارکردهای مستقیم این نهاد بودند. اهمیت تاریخی این یافته‌ها در آن است که نشان می‌دهند چگونه در دولت‌های مذهبی پیشامدرن، ابزارهای دینی نه‌تنها ابزاری تابع سیاست، بلکه عامل اصلی در شکل‌گیری سیاست هستند. از نظر نظری نیز این پژوهش پیوند میان نظریات مشروعیت، سیاست دینی، و زبان گفتمانی فقه را در قالب یک تجربه تاریخی برجسته، یعنی صفویه، به‌خوبی آشکار ساخته است.

برای پژوهش‌های آینده، توصیه می‌شود بررسی تطبیقی میان کارکرد فتوا در صفویه با دیگر حکومت‌های مذهبی شیعی همچون دولت فاطمیان یا حکومت آل‌بویه صورت گیرد تا شباهت‌ها و تفاوت‌ها بهتر آشکار شود. همچنین تحلیل تأثیر این فتاوا بر ذهنیت عمومی و فرهنگ سیاسی مردمی در ایران صفوی می‌تواند به روشن‌تر شدن ابعاد اجتماعی موضوع کمک کند. بازخوانی متون خطابه، شعر مذهبی، و وقایع‌نگاری‌های مردمی نیز می‌تواند نقش فتوا را در لایه‌های غیررسمی‌تر سیاست مذهبی صفویه نشان دهد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Arjomand, S. A. (1984). *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890*. University of Chicago Press.
- Babaie, S. (2008). *Isfahan and its Palaces: Statecraft, Shi'ism and the Architecture of Conviviality in Early Modern Iran*. Edinburgh University Press.
- Dabashi, H. (1993). *Authority in Islam: From the Rise of Muhammad to the Establishment of the Umayyads*. Transaction Publishers.
- Floor, W. M. (2001). *The Safavid State and Politics in Iran: Power, Religion and Rhetoric*. Mage Publishers.
- Gleave, R. (2012). *Islam and Literalism: Literal Meaning and Interpretation in Islamic Legal Theory*. Edinburgh University Press.
- Hairi, A. H. (1977). *Shi'ism and Constitutionalism in Iran: A Study of the Role Played by the Persian Residents of Iraq in Iranian Politics*. Brill.
- Lambton, A. K. S. (1980). *State and Government in Medieval Islam: An Introduction to the Study of Islamic Political Theory*. Oxford University Press.
- Newman, A. J. (2006). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*. I.B. Tauris.
- Savory, R. M. (2007). *Iran under the Safavids*. Cambridge University Press.
- Subtelny, M. E. (2003). The Formation of an Ottoman Identity: The Role of Religion in Ottoman-Persian Relations. *Iranian Studies*, 36(1), 55–80.